

شب یکشنبه هشت روز مانده از صفر را مردم براین به سر کردند و چون صبحگاه روز دوشنبه شد خبر به مهدی رسید که مساورجانفروش سوی بلد رفته و کشته و سوخته، و در مجلس خویش ندای حرکت داد. به موسی و مفلح و بایکباک نیز دستور حرکت داد. موسی نخیمه گاههای خویش را بیرون فرستاد و چون روز چهارشنبه شد، یازده روز رفته از صفر، دستور حرکت موسی و محمد بن - بفا و مفلح بی اثر شد، گفتند: «هیچکس از ما نمی رود تا کار ما و صالح بریده شود.» برای کار همدل بودند که بیم داشتند، صالح از پشت سر برای آنها زحمتی پدید آورد.

یکی از وابستگان گوید: یکی از پسران و صیف را دیدم - همو بود که آن جمع را فراهم آورده بود - دیدمش که با موسی و بایکباک در میدان بغای صغیر چوگان بازی می کرد، به روز چهارشنبه یازده روز رفته از صفر.

پس از آن اینان در طلب صالح بن و صیف سخت بکوشیدند و به سبب آن بر جمعی از کسانی که پیش از آن با وی پیوستگی داشته بودند، یا گمان می بردند که وی را پناه داده اند هجوم بردند که ابراهیم بن سعدان نحوی و ابراهیم طالبی و هارون بن - عبدالرحمان شیعی و ابوالاحوص بن احمد قتیبی و ابوبکر، داماد ابو خویلد حجامتگر، و شاریه زن نغمه گر، و سرخسی سالار نگهبانان خاص از آن جمله بودند، با کسان دیگر.

ابراهیم بن محمد به نقل از کاردار محله قبه، محله ای که مقابل خانه صالح بن - و صیف است، گوید: روز یکشنبه نشسته بودیم که ناگهان غلامی از کوچه ای درآمد و پنداشتم که هراسان بود و ندانستیم چرا، خواستیم از او پرسش کنیم، که دور شد. چیزی نگذشت که عیاری از وابستگان صالح بن و صیف به نام روزبه آمد، سه یا چهار کس نیز با وی بودند، وارد کوچه شدند و ندانستیم کجا شدند. چیزی نگذشت که برون شدند و صالح بن و صیف را نیز یاورند.

گوید: خبر از آنها پرسیدیم، معلوم شد آن غلام از کوچه وارد خانه‌ای شده بود و آب می‌خواست بود که بنوشد. شنیده بود که یکی به پارسی گفته بود: «ای امیر دور شو، که غلامی آمده و آب می‌خواهد.» غلام این را شنیده بود، میان وی و آن عیار آشنایی بوده بود که پیش وی رفته بود و خبر را با وی گفته بود که عیار سه کس را فراهم آورده بود و به صالح تاخته بود و برونش آورده بود.

از عیاری که به صالح تاخته بود آورده‌اند که گوید: غلام قصه را به من گفت، من برفتم، سه کس نیز با من بودند، صالح بن وصیف را دیدیم که آینه و شانه‌ای به دست داشت و ریش خویش را شانه می‌زد، وقتی مرا دید شتابان به اطافی درآمد، بیم کردم برای گرفتن شمشیری یا سلاحی آنجا رفته باشد و درنگ کردم، اما دیدم که به گوشه‌ای پناه برد. به نزد وی درآمد و بیرونش کشیدم و بجز التماس کاری نکرد.

گوید: و چون به من التماس کرد، گفتم: «رها کردن تو راهی ندارد، اما ترا برادر برادران و یاران و پروردگانت گذر می‌دهم، اگر دوتن از آنها متعرض من شدند ترا به دست آنها رها می‌کنم.»

گوید: پس او را بیرون کشیدم و هر که را دیدم برضد وی کمک من بود. گویند: وقتی گرفته شد، در حدود دو میل او را بردند و کمتر از پنج کس از یاران سلطان با وی بودند.

گویند: وقتی گرفته شد يك پیراهن به تن داشت با يك جامه ساده مغزی‌دار و يك شلوار، چیزی به سر نداشت و پایش برهنه بود.

به قولی وی را بريك یا بوی صنایی بردند و عامه از پی او می‌دویدند، پنج کس از خاصه حفاظت وی می‌کردند تا او را به خانه موسی بن بغا رسانیدند و چون آنجا رسیدند بایکبک و مفلح و باجور و ساتگین و دیسگر سرداران به نزد وی

آمدند، سپس او را از در حیر روبروی قبله مسجد جامع برون کشیدند که سوی جوسق برند. وی براستری پالاندار بود، و چون او را به نزد مناره رسانیدند، یکی از یاران مفلح از پشت سر ضربتی به شانه اش زد که نزدیک بود وی را از استر بیندازد، پس از آن سرش را بریدند و پیکرش را آنجا رها کردند. سر را سوی خانه مهندی بردند و کمی پیش از غروب آنجا رسانیدند، سردر دامن قبای یکی از غلامان مفلح بود و خون از آن می چکید. وقتی سر را به نزد مهندی رسانیدند به نماز مغرب ایستاده بود و سر را ندید، آنرا بیرون بردند که پاکیزه کنند، وقتی مهندی نماز خویش را بسر برد بدو خبر دادند که صالح را کشته اند و سرش را آورده اند. پیش از این نگفت که خاکش کنید و تسبیح گفتن خویش را آغاز کرد.

وقتی خبر به منزل صالح رسید بانگ ناله برخاست. شب را بدین گونه گذرانیدند و چون روز دوشنبه شد، هفت روز رفته از صفر، سر صالح بن وصیف را بر نبره ای بردند و بگردانیدند و بانگ زدند: چنین است سزای کسی که مولای خویش را بکشد. سر را ساعتی به نزد باب العمامه نصب کردند، آنگاه ببردند. سه روزیایی چنین کردند. به وقت آویختن سر صالح، سربغای صغیر را نیز بیاوردند، به روز دوشنبه، و به کسانش دادند که به خاکش کنند.

از یکی از وابستگان آورده اند که گوید: مفلح را دیدم که سر بغا را دید و بگریست و گفت: «خدایم بکشد اگر قاتل ترا نکشم.»

و چون روز پنجشنبه شد، چهار روز مانده از صفر، موسی سر را به نزد ام الفضل دختر وصیف فرستاد که زن نوشری بود و پیش از آن زن سلمه بن خاقان بوده بود.

از یکی از بنی هاشم آورده اند که گفته بسود: «موسی بن بغا را به کشته شدن صالح تهنیت گفتم. گفت: «دشمن امیر مؤمنان بود و درخور کشته شدن

بود.»

گوید: به بایکباک در این باره تهنیت گفتم، گفت: «برای چه؟ صالح برادر من

بود.»

وقتی صالح بن وصیف کشته شد سلولی خطاب به موسی شعری گفت به این

مضمون:

«ای موسی، انتقام خویش را از فرعون سرکش گرفتی

«و چنان کار کردی که باید کرد.

«سه کس بودند همگی سرکش و حسادت شعار

«که از سرستم و تعدی ترا هدف کرده بودند:

«وصیف در کرخ مثله شد،

«بغا به نزد پل به آتش و شعله سوخته شد،

«صالح بن وصیف نیز پیکرش در حیر

«به خاک افتاده و جانش در جهنم است.»

در آغاز جمادی الاول این سال موسی بن بغا و بایکباک سوی مساور جانفروش

رفتند، و محمد بن واثق آنها را بدرقه کرد.

در جمادی الاول این سال نیز مساور بن عبدالحمید با عبیده عمروسی جانفروش

مقابل شد، در کحیل، که عقیدتشان مختلف بود و مساور بر عبیده ظفر یافت و او را

بکشت.

در همین ماه همین سال مساور جانفروش، با مفلح تلافی کرد.

به من گفتند که مساور از پس کشته شدن عمروسی از کحیل به سوی اردو گاه

موسی و پیوستگان وی رفت که آسوده بودند. بیشتر بارانش زخم‌دار بودند و

زخم‌هاشان بهی نیافته بود و از نبردی که میان دو گروه رفته بود خسته بودند. با سپاه

موسی نبرد انداخت و بر آنها ظفر نیافت. محل تلافی در کوه زینبی بود مساور و

بارانش در کوه آویختند و به اوج آن رسیدند، سپس آتش افروختند و نیزه‌های خویش را کوفتند. سپاه موسی همچنان در دامنه کوه بود. آنگاه مساور با یاران خویش از سمتی جز آنجا که موسی اردو زده بود از کوه فرود آمد و برفت و از دسترس به دور شد. امام موسی و بارانش می‌پنداشتند آنها بالای کوهند. در رجب این سال، چهارده روز رفته از آن ماه، مهتدی خلع شد و به روز پنجشنبه دوازده روز مانده از رجب در گذشت.

## انتشارات اساطیر

- ☐ اندیشه های فلسفی ایرانی / ابوالقاسم پرتو / چاپ اول ۱۳۷۳ / گالینگور
- ☐ سخنی چند درباره شاهنامه / عبدالحسین نوشین / چاپ دوم ۱۳۷۳
- ☐ افسانه های ازوپ / دکتر علی اصغر حلبی / چاپ اول ۱۳۷۳
- ☐ وضوی خون / میشل فرید غریب / بهمن رازانی / چاپ اول ۱۳۷۳
- ☐ شرح التعرف لمذهب التصوف (ربع سوم) / مستملی بخاری / استاد محمد روشن / گالینگور
- ☐ تاریخ طبری جلد پنجم / محمدبن جریر طبری / ابوالقاسم پاینده / چاپ چهارم ۱۳۷۳ / شمیم
- ☐ تاریخ طبری جلد سیزدهم / محمدبن جریر طبری / ابوالقاسم پاینده / چاپ پنجم ۱۳۷۳ / شمیم
- ☐ کلک خیال انگیز ۴ جلد / دکتر پرویز اهور / چاپ اول ۱۳۷۳ / گالینگور
- ☐ تاریخ فلسفه در ایران و جهان اسلامی / دکتر علی اصغر حلبی / چاپ اول ۱۳۷۳
- ☐ روانشناسی اجتماعی / لئونارد برکوویتز / دکتر محمدحسن فرجاد و عباس محمدی اصل / چاپ اول ۱۳۷۲
- ☐ آنها که دوست دارند (۴ جلد) / ایروینگ استون / فریدون گیلانی / چاپ چهارم ۱۳۷۲
- ☐ معنی عشق نزد مولانا / دکتر روان فرهادی / چاپ اول ۱۳۷۲
- ☐ فضیلت خودپرستی / این راند / پرویز داریوش / چاپ اول ۱۳۷۲
- ☐ گنج علی خان / دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی / چاپ دوم ۱۳۶۸ / گالینگور
- ☐ از چیزهای دیگر / دکتر عبدالحسین زرین کوب / چاپ سوم ۱۳۷۲ / گالینگور
- ☐ یادداشتها و اندیشه ها / دکتر عبدالحسین زرین کوب / چاپ سوم ۱۳۷۲ / گالینگور
- ☐ تاریخ تمدن اسلامی / دکتر علی اصغر حلبی / چاپ اول ۱۳۷۲
- ☐ چهل سال تاریخ ایران (۳ جلد) / المآثر الآثار / محمدحسن خان اعتمادالسلطنه / ایرج افشار،

- ☐ جاودانه نسیم شمال/ متن کامل اشعار و ۱۲ مقاله دربارهٔ سید اشرف‌الدین حسینی
- ☐ احسین‌نمینی / گالینگور/ چاپ اول اساطیر ۱۳۷۱
- ☐ سگهای جنگ / فردریک فورسایت/ ایرج خلیلی وارسته/ چاپ دوم ۱۳۷۰
- ☐ بانو با سگ ملوس / آنتوان چخوف/ عبدالحمین نوشین/ چاپ دوم اساطیر ۱۳۷۰
- ☐ رودین / ایوان تورگنوف/ آلک قازاریان/ چاپ اول اساطیر ۱۳۶۳
- ☐ مهاجران / هواردفاست / باجلان فرخی/ چاپ اول ۱۳۷۱
- ☐ پرواز شبانه / آنتوان دو سنت اگزوپری / پرویز داریوش/ چاپ دوم ۱۳۶۸
- ☐ آوای وحش / جک لندن / پرویز داریوش/ چاپ دوم ۱۳۶۸
- ☐ سیزارتا/ هرمان هسه / پرویز داریوش/ چاپ سوم ۱۳۶۸
- ☐ اسپرلوس / هرمان هسه / پرویز داریوش/ چاپ اول اساطیر ۱۳۷۱
- ☐ گرگ بیابان / هرمان هسه / اکیکائوس جهاننداری / گالینگور/ چاپ اول اساطیر ۱۳۶۸
- ☐ نایب‌نای نوازنده / اولادیمیر کورولنکو / گامایون/ چاپ اول اساطیر ۱۳۶۸
- ☐ سلطان کمپیل / هاموند اینس / ایرج خلیلی وارسته/ چاپ اول ۱۳۷۰
- ☐ سیمای مرد هنر آفرین در جوانی / جیمز جویس / پرویز داریوش/ چاپ اول ۱۳۷۰
- ☐ تیرانداز / الکساندر پوشکین / ضیاءالله فروشانی/ چاپ اول اساطیر ۱۳۷۰
- ☐ سایهٔ گریزان / گراهام گرین / پرویز داریوش/ چاپ اول اساطیر ۱۳۷۰
- ☐ ماه و شش پشیز / سامرست موام / پرویز داریوش/ چاپ اول اساطیر ۱۳۷۰
- ☐ ماجرای لولاگرگ / هواردفاست / عبدالحمین شریفیان/ چاپ اول ۱۳۷۱
- ☐ مایده‌های زمینی / آندره ژید / جلال آل احمد و پرویز داریوش/ چاپ سوم ۱۳۷۱
- ☐ آیین دوست‌یابی / ادیل کارنگی / استاد رشید یاسمی / چاپ دوم اساطیر ۱۳۷۱
- ☐ ولپن / بن جانسن / عبدالحمین نوشین/ چاپ اول اساطیر ۱۳۷۲
- ☐ وزارت ترس / گراهام گرین / پرویز داریوش/ چاپ اول اساطیر ۱۳۷۱
- ☐ دوبلینی‌ها / جیمز جویس / پرویز داریوش/ چاپ اول اساطیر ۱۳۷۱
- ☐ جف سیاهه / تئودور درایزر / پرویز داریوش/ چاپ اول اساطیر ۱۳۷۱

بعد از انتشار دوره ۱۷ جلدی

## تاریخ طبری

انتشارات اساطیر ارمغان ارزشمند  
دیگری تقدیم دوستداران  
تاریخ ایران و اسلام می کند

## تاریخ کامل ابن اثیر

ترجمه دکتر سید محمد حسین روحانی

در ۲۰ جلد



این صفحه در نسخه اصلی سفید است

www.KetabFarsi.com